

## رسالت رویارویی با تحریف تاریخ

### دکتر سید حمید روحانی

رسالت مقدس نگارش تاریخ انقلاب اسلامی بار امانتی است که امام (سلام و درود خدا بر او) بر دوش نگارنده قرار داد که به راستی بار گرانی است که جا داشت این قلم را سر بشکند. در خود هرگز توان بر دوش کشیدن آن را نمی‌دیدم. از این رو، روزی که شادروان سید احمد خمینی پیام بلند پایه امام را به من داد از او خواستم که آن پیام را به رسانه‌ها ندهند لیکن امام دستور انتشار آن را داد.

این رسالت مقدس، نویسنده را نه تنها از پذیرفتن مسئولیت‌های گوناگون اجرایی، حتی از قلم زدن پیرامون مسائل علمی دیگر بازداشت، بلکه بر آن داشت جز تلاش در راه نگارش تاریخ آراسته به صداقت و راستی و تیزبینی و ریزبینی فنی بر نامه دیگری را پی نگیرد لیکن در این میان تحریف‌گری‌ها، نارواگویی‌ها و وارونه‌نویسی‌ها پیرامون امام و انقلاب اسلامی از جریان‌هایی است که نتوان از کنار آن بی‌تفاوت گذشت چرا که نوعی تلاش در راه تخریب و آسیب ریشه‌ای به تاریخ انقلاب اسلامی است و گویا دست‌های مرموزی در کار است آن دروغ‌نامه‌هایی را که به نام تاریخ مشروطه بیرون دادند برای تاریخ انقلاب نیز بسازند و به





بازار بیاورند و نسل امروز و نسل‌های آینده را گمراه کنند و از خط و راه امام و انقلاب اسلامی که راه آزادی و استقلال و عزت و سربلندی است دور سازند و بار دیگر زنجیر سیاه و سرخ استکبار جهانخوار را بر دست و پای ملت ایران نهند و ذلت و بردگی و وابستگی به بیگانگان را به ارمغان آورند. قرآن کریم آگاهانی را که در برابر دروغ‌پردازی‌ها و نارواگویی‌ها (قول اثم) دم فرو بستند و بی تفاوت گذشتند، سرزنش کرده و بزهدکار خوانده است و می‌فرماید راستی اینها چه رفتار بدی است که می‌کنند.<sup>۱</sup>

دانیان امت و آگاهان ملت هرگز نپذیرند که انقلاب‌ستیزان، قلم به مزدان و حرامیان اندیشه و عقیده با تحریف تاریخ سرنوشت یک ملت و انقلاب را دست‌خوش جاه‌طلبی‌ها و سیاست‌بازی‌های خود کنند، راه آزادی و استقلال و عزت و پیشرفت را ببندند و خون مقدس شهدا را هدر دهند.

البته نباید و نشاید گفت همه کسانی که در نگارش تاریخ به کز راه می‌روند و به خطا و اشتباه دچار می‌شوند و برخلاف واقعیت‌ها، درستی‌ها و راستی‌ها قلم می‌زنند توطئه‌گران و انقلاب‌ستیزانی‌اند که در پی تحریف تاریخ‌اند؛ چه بسا کسانی از روی بی‌سوادی، بی‌اطلاعی و نداشتن رغبت به پژوهش و تحقیق قلم دست گرفته و به قلم‌فرسایی پرداخته‌اند و بر آن‌اند که یک روزه ره صد ساله بروند و به عنوان صاحبان قلم و اندیشه نام بگیرند.

شماری از کسانی که امروز نمایش سیاستمداری گرفته و درباره رویدادهای تاریخی نظریه‌پردازی می‌کنند اصولاً یک صفحه از تاریخ را مطالعه نکرده و از انقلاب اسلامی و ریشه‌های آن هرگز اطلاعی ندارند. نظریه‌های مغرضانه یک استاد مرموز در سر کلاس درس را شنیده و باور کرده و طوطی‌وار در نوشته‌های خود به رشته نگارش می‌کشند؛ نیز مطالبی درباره تاریخ در فضای مجازی خوانده و آن را به کار می‌گیرند و به نام خود انتشار می‌دهند. امروز فقر علمی و بی‌سوادی در برخی از مراکز علمی حکم‌فرماست و ریشه آن به دوری‌گزینی بیشتر جوانان از کتاب و پژوهش و تحقیق برمی‌گردد و روح تحقیق کشته شده. سطحی‌نگری، دهن‌بینی، زودباوری و تعطیلی خرد و عقل و اندیشه بیماری خطرناکی است که شماری به آن دچارند و آنچه می‌شنوند یا می‌خوانند نسنجیده و بدون آنکه آن را مورد ارزیابی و بررسی قرار دهند باور می‌کنند.

گویند صیادی گنجشکی را شکار کرده بود. شکار در دست او به سخن آمد گفت مرا اگر بکشی گوشت من برای یک وعده تو را سیر نمی‌کند لیکن اگر آزاد کنی سه نکته علمی به

۱. لَوْلَا يَنْهَاهُمْ الرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ. (سوره مائده، آیه ۶۳)  
چرا علما و روحانیون مردم خود را از گفتار زشت و خوردن مال حرام باز نمی‌دارند؟ همانا کاری بسیار زشت را پیشه خود نمودند.

تو می آموزم که در زندگی تو به کار آید. نخستین نکته را در دستت می گویم و دو نکته دیگر را وقتی رهایم کردی. صیاد پذیرفت. گنجشک گفت به تو اندرز می دهم هر آنچه را که می شنوی نیندیشیده و نسنجیده باور نکن. با خرد و اندیشه آن را مورد ارزیابی قرار بده، اگر با عقل همخوانی داشت بپذیر. وقتی که رها شد و روی شاخه درختی نشست، به صیاد گفت پیش از آن که دو نکته دیگر را باز گو کنم باید بگویم فریب خوردی که مرا رها کردی زیرا در درونم دُر گرانبهائی است که نیم کیلو وزن دارد اگر مرا می کشتی و به آن دست می یافتی دنیابان می شدی! صیاد بی اختیار دست به دست زد و اظهار

پشیمانی کرد. گنجشک خطاب به او گفت: آدم ابله! من چند لحظه پیش در دست تو بودم. وزن من با پر و پوست و استخوان و گوشت چقدر بود که نیم کیلو دُر در آن نهفته باشد؟ به تو اندرز دادم هر آنچه را که می شنوی نسنجیده نپذیر که گوش نکردی، بنابراین دو نکته دیگر را نمی گویم زیرا به کار تو نیاید.

این یک قصه حکیمانه است. برخی از قلم زنان که خود را استاد تاریخ می پندارند، از تاریخ شناختی ندارند و دانایی شان از رویدادهای تاریخی و جریان های سیاسی فراتر از شنیدنی ها نیست. هر آنچه را که می شنوند باور می کنند و رواج می دهند و بدین گونه جامعه را مسموم و آلوده می سازند و تاریخی آکنده از دروغ و روایت های خلاف واقع انتشار می دهند. ریشه این ناهنجاری ها و بیراهه پویی ها ناشی از عناد، خیانت، غرض و مأموریت و گریز از پژوهش و تحقیق و تعطیلی خرد و اندیشه است. امروز دستگاه دروغ پرداز و یاوه سرای فراماسون ها و سازمان های وابسته به استکبار جهانی شایعه هایی می سازند، جاسوس هایشان آن را رواج می دهند، عناصر فرومایه، میان تهی و تاریک اندیشش و در واقع «عوام کالانعام» آن را باور می کنند و در نوشتار و گفتار خویش از آن به عنوان یک سرمایه علمی! بهره می گیرند. برخی از فرومایگان که جز ورق پاره ای به اسم مدرک، چیزی در چنته ندارند، در دانشگاه ها و مراکز فرهنگی از مشرتریان پر و پا قرص بافته های پوچ و زهر آگینی هستند که از غرب با عنوان تحلیل ها و نظریه پردازی های سیاسی برای به زنجیر کشیدن ملت ها ساخته و پرداخته شده است که جز یأس و نومیدی باری در بر ندارد. عناصر بی مایه در سر کلاس ها

هر انسان خردمند و آگاهی این واقعیت را به درستی درمی یابد که اگر امریکا نقشه و اندیشه کنار زدن شاه از قدرت را در سر داشت با یکی از چند روش مرسوم سازمان سیا، مانند آب خوردن می توانست شاه را حذف کند و اصولاً نیازی به انقلاب نبود؛ آن هم انقلابی که دست و پای امریکا را از سرنوشت ایران و منابع سرشار آن قطع کرد و آن ابر قدرت را به چالش و در واقع به استیصال کشاند





فزون خواهان و جهان خواران  
برای غارت منابع زرخیز ملت‌ها  
چاره‌ای ندارند جز آنکه بکوشند  
به دست عناصر وابسته به خود  
و نویسندگان غرب زده سرطان  
نومیدی را بر جان ملت‌ها تزریق  
کنند و به توده‌ها بیاوراند که  
«از مردم کاری ساخته نیست»!  
«مردم هر کاری بکنند آلت  
دست قرار می‌گیرند»!

آن تحلیل‌های وارداتی را به عنوان نظریه‌های علمی! فلسفی! و جامعه‌شناختی تدریس می‌کنند و به خورد جوانان می‌دهند و بدین گونه عزت، غیرت و رشد علمی و معنوی را از نسل جوان سلب می‌کنند و وابستگی، سرسپردگی و بیگانه‌پرستی را به جوانان می‌آموزند. البته این سیاستی بود که استعمار در دوران قاجارها و پهلوی‌ها در ایران پیاده کرد و به ملت ایران به ویژه نسل جوان باوراند که ایرانی، بی‌عرضه است و کاری از او بر نمی‌آید و جز نوکری و دنباله‌روی، گزیری و گریزی ندارد. اما امام با انقلاب اسلامی به ملت ایران هویت بخشید و به آنها باوراند که از توانایی‌های همه‌جانبه‌ای برخوردارند و می‌توانند خلاقیت‌های شگفت‌آوری داشته باشند. امروز یکی از وظایف برخی از اساتید مأمور و مرموز یا غرب زده‌های بی‌وطن و بی‌اطلاع این است که هویت، شخصیت و خودباوری را از نسل جوان بگیرند و برای آنان زندگی انگلی بسازند.

اگر فقر علمی در مراکز فرهنگی دامن نگسترده بود، برخی از اساتیدی که امروز در دانشگاه‌ها به جوانان ما درس ذلت‌پذیری، نوکری و بردگی می‌دهند باید به دارالتعلیم و دارالتربیه روانه می‌شدند و الفیای انسانیت، شرافت، سیاست و تاریخ‌شناسی می‌آموختند و پرورش روحی و معنوی می‌گرفتند.

## انقلاب اسلامی یا امریکایی؟!

می‌گویند در بیابانی که شیر نباشد گرگ خود را مالک الرقاب می‌داند! در کشوری که صاحبان خرد و اندیشه و آفرینندگان فضل و فضیلت و دانایان و کارشناسان سیاست، سنگر رارها کنند و یا از این سنگر با ترندها و نیرنگ‌هایی کنار زده شوند، دست‌پرورده‌های فراماسون‌ها و شاگردان طوطی‌صفت کسانی مانند سرهنگ آخوندف، طالبوف، میرزا ملکم‌خان، میرزا آقاخان کرمانی، تقی‌زاده و... در عرصه فرهنگی و در دانشگاه‌ها جا باز می‌کنند و به جوانان وطن، درس بی‌وطنی می‌دهند و آنان را به ترک وطن فرامی‌خوانند و برای شکستن عظمت انقلاب اسلامی پیوسته در گوش‌ها زمزمه و وسوسه می‌کنند که «امریکا در ایران انقلاب کرد»!! بدون اینکه یک سطر دلیل و سند و نشانه‌ای برای این سخن ابلهانه و ناشیانه خویش داشته باشند و به این پرسش پاسخ گویند که آیا اصولاً امریکا، انگلیس و

دیگر جهانخواران این توانایی را دارند که در کشوری انقلاب به پا کنند و ملتی را به حرکت در آورند؟

امریکا می‌تواند در یک کشور مستقل، اگر مردم در صحنه نباشند، مشتی اراذل و اوباش را به صحنه آورد و کودتای سیاه سوم اسفند ۱۲۹۹ یا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ را به بار بنشاند؛ یا امریکا می‌تواند مشتی جوانان خام و هوسران را در خیابان‌ها به هرج و مرج، تخریب اموال مردم، خونریزی و آدمکشی وادارد و امنیت ملت را چند صباحی مخدوش سازد و در نهایت، از ملت بیدار و مقاوم سیلی محکمی دریافت کند و رسوا و سرشکسته عقب‌نشینی کند، اما هرگز نمی‌تواند انقلاب بیافریند. اگر شیطان بزرگ قدرت ایجاد انقلاب در کشوری دارد، چرا امروز در ایران انقلاب نمی‌کند با اینکه نظام جمهوری اسلامی آن ابرقدرت را در غرب آسیا و حتی در دنیا به چالش کشیده و توطئه‌ها و نقشه‌های شیطانی آن را یکی پس از دیگری با شکست روبه‌رو کرده است؟ چرا در سوریه انقلاب به راه نینداخت و برای سرنگونی بشار اسد ناگزیر شد تروریست بپرورد، داعش بسازد و حتی دست به لشکر کشی بزند و سرانجام دست از پا درازتر عقب‌نشینی کند!

## آیا امریکا از شاه بیمناک بود؟!

گذشته از این نکته‌ها و پرسش‌ها باید دید آیا امریکا اصولاً از شاه می‌ترسید؟! و از او نگران بود؟

کیست که نداند شاه در میان ملت ایران آبرو و اعتباری نداشت! مردم در مرداد ۱۳۳۲ شاه را به اصطلاح معروف با یک تپیا از ایران بیرون انداختند لیکن امریکا با دلارپاشی و با به صحنه آوردن مشتی اراذل و اوباش و ریزه‌خواران سفره‌سیا، در فرصتی که مردم از صحنه کنار کشیده بودند کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را به راه انداخت و شاه را دوباره برگرده ملت ایران سوار کرد و منابع زرخیز ایران را بیش از نیم‌قرن به غارت برد. اردشیر زاهدی می‌گوید:

رویداد ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ سلسله پهلوی را برای ۲۵ سال دیگر سر پا نگه داشت و مداخله به‌موقع امریکا و انگلستان و سرنگون ساختن مصدق صنعت بین‌المللی نفت را قادر ساخت در شرایط مطلوب‌تر، در طول سال‌های پس از ۲۸ مرداد ۳۲ تا انقلاب سال ۱۳۵۷ به میزان ۲۴ میلیارد بشکه نفت از ذخایر ایران به دست بیاورد. این امر به تثبیت اقتصاد غرب کمک شایانی نمود. بنابراین باید اذعان کرد که (کودتای) ۲۸ مرداد ۳۲ نه فقط موجب تثبیت





سلطنت پهلوی گردید، بلکه اقتصاد غرب را هم نجات داد.<sup>۱</sup>

از این تاریخ ارباب شاه عوض شد، و او به عنوان یک گم‌گشته، گوش به فرمان امریکا بود و هر گز برخلاف سیاست امریکا دست از پا خطا نکرد.

امریکا در ایران در دوران سلطنت شاه، «فعال مایشاء» بود و در واقع بر ایران حکومت می‌کرد. بیش از پنجاه هزار نفر از مستشاران نظامی امریکا در ایران از مصونیت قضایی (کاپیتولاسیون) برخوردار بودند و به هر کاری دست می‌زدند و هر جنایتی مرتکب می‌شدند و شاه را جرأت این نبود که به آنها بگوید «بالای چشم شما ابروست».

آنگاه که شاه می‌خواست نخست‌وزیر منصوب کند باید با سفیران امریکا و انگلیس رایزنی می‌کرد. آنها تعیین می‌کردند چه کسی نخست‌وزیر شود. در زمان انتخابات مجلس شورای ملی و مجلس سنا همیشه یک لیست از سفارت امریکا و لیست دیگری از سفارت انگلیس می‌رسید که باید به عنوان نمایندگان ملت وارد مجلس شوند. امریکا تعیین می‌کرد که رژیم شاه چه کارخانه‌ای وارد کند و چه اسلحه و مهماتی خریداری کند. با کدام کشور ارتباط سیاسی برقرار کند و با کدام کشور روابطی نداشته باشد. شاه از طرف امریکا ناگزیر بود که رژیم صهیونیستی را به رسمیت بشناسد. البته پهلوی‌ها و عناصر مرموز وابسته به آنها، با یهودی‌های صهیونیسم وابستگی ناگسستنی دارند و در دورانی که «آژانس یهود» برای اشغال فلسطین، یهودی‌ها را از سراسر دنیا به فلسطین کوچ می‌داد، ایران ایستگاه آماده و سرپلی برای گرد آوردن یهودی‌ها و انتقال آنان به فلسطین بود و با پشتیبانی رضاشاه همراه بود. سرسپردگی و ضرورت خدمت به صهیونیست‌ها تا آن حد در وجود کارگزاران پهلوی رسوخ کرده بود که حتی فرح به عنوان به اصطلاح ملکه ایران شآن و جایگاه خود را در حد یک راننده آمبولانس برای خدمت‌رسانی به صهیونیست‌ها می‌دانست. او به ظاهر برای اینکه یوسف آشرمن (پزشک اسرائیلی) در معالجه و بچه‌دار شدن او نقش داشته است، با صراحت اذعان کرده است: «حاضر بودم به عنوان ابراز تشکر حتی برای اسراییل نیز رانندگی آمبولانس بنمایم...»<sup>۲</sup> به دنبال آن در ستایش از صهیونیست‌ها، به عنوان «عقلای ملت» افزوده است: «هر کس جان یک نفر را نجات دهد مثل اینکه تمام جهان را نجات داده است...»

۱. اردشیر زاهدی، ۲۵ سال در کنار پادشاه، تهران، عطائی، ۱۳۸۱، ص ۸۴-۸۳.

۲. سند پیوست



وزارت امور خارجه

مجلسه سول

تاریخ: ۱۳۰۲/۱۱/۲۵  
شماره:  
پرونده:

شهبانوی ایران گفتند: حاضر بودم در اسرائیل آمبولانس برانسم

از: پتر لسکلارت - پساویس

سرویس "آی . بی . سی" مخصوص "سول"

شهبانوی ایران ملکه فرح دنیا که هم اکنون از پاریس بازدید مخصوصی مینمایند امروز بمن افشا کردند که فرزند خود را به اسرائیل مدهون هستند .  
مادر تاجدار در حالیکه عکسهای فرزند ارشد خود رضایهلوی ولیعهد را بمن نشان میدادند برای من تعریف کردند که تنها بخاطر معالجه صمیمانه پروفسور یوسف آشرمن ، پزشک اسرائیلی امراض زنان ، رضای جوان به دنیا آمده است .  
ملکه فرح اظهار داشتند که "بخاطر طبل مختلفی به مرحوم پروفسور آشرمن ظلم شده است" و من امروز میخواهم این بار سنگین را از روی قلب خود بردارم و از این پزشک ما بقدروا اصل ترین انسان تشکر نمایم که تنها بخاطر معالجه صمیمانه وی موفق شدم فرزند ام را بدنیآ آورم .  
شهبانو که امروز هم با وجود چند زایمان و پیشرفت سن زیبایی سلطنتی خود را حفظ کرده اندس بمن گفتند: همسر من با پروفسور آشرمن روابط دوستانه داشتیم . شبی که خبر درگذشت او را شنیدم گریه کردم و برای آنچه که جهان از دست داد و من شخصا از دست دادم متأسف شدم . گریه کردم زیرا نتوانستم در مراسم آخرین ابراز احترام به شخصی که زندگی مرا نجات داد شرکت نمایم . آنچه که نتوانستم انجام دادم ولی پیش از ارسال یک دسته گل توسط پت دوست مشترک ، دسته گلی که بر روی آرامگاه او در روز تشییع جنازه گذاشته شد ، کار دیگری نتوانستم انجام دهم .

از معظم لها استوال کردم که درباره اسرائیل چه احساس دارند . ملکه با احتیاط در حالیکه هرگله از سخنان خود را من سنجیدگفتند " من هرگز فراموش نخواهم کرد که پروفسور آشرمن اسرائیلی بوده است و به این کشور توجه خاصی داشته است ولی تنها بدانی که من در درجه اول بیت زن سلطان و وفادار به مذهب و ملت خود هستم . نمیتوانم حتی فکرای را بنمایم که

x





حسرم الشریف درست خارجیهها باشد .

پرسیدم که هنگام آغاز جنگ اخیر چه احساس کردید ؟

پاسخ دادند " گریه کردم . . . تمام شب گریه کردم . . . زن نمیتواند به آرامی در باره جنگ فکر کند . . . هر زنی در درجه اول مادر است . . . چگونه میتوان فکرتش را کرد که این همه فرزندان این همه مادران در جنگ جان خود را از دست میدهند ، در حالیکه میتوان با صلح تمام این مسائل را حل کرد . میخواستم کاری انجام دهم . فکر کردم داوطلب " هلال مسرخ " گردم و راننده آمبولانس شوم ، ولی سلامتی من این اجازه را بهم نداد . حاضر بودم بعنوان ابراز تشکر حتی برای اسرائیل نیز رانندگی آمبولانس بنمایم . آری همیشه بیاد خواهم داشت که فرزندان این کشور برای من چه کرده اند . علم پزشکی یک موضوع انسانی است . موضوعی که بین طفل و مرزها فرقی نمیکند . . . برای نجات این فرزندان از مرگ هرکاری میکردم . . . تعلق ملی هیچگونه اهمیتی ندارد . . . من فکر میکنم که اگر مردم جهان -- و نه تنها پادشاهان -- شخصاً برای جلوگیری از جنگ کمک میکردند و کاری انجام میدادند ، شاید جهان از این بهتر بود .

فراموش نکن که منم فرزندانم دارم . . .

بانوی " صاحب قیافه با شکوه سلطنتی " برای یک لحظه سکوت کردند و سپس مطلبی را بیان آوردند و افزودند : او همیشه بمن میگفت که انسانی که یک فرزند بد دنیا میآورد مثل اینست که جیبش تازماری بوجود آورده است .

و تئیکه از این جمله تعجب کردم معظم لها از عقلای ملت یهود این گفته را بازگو کردند کسه " هرکس جان پت نفر را نجات دهد مثل اینکه تمام جهان را نجات داده است . . . "

سپهپور زیو خبرنگار " بول " اضافه میکند :

اولین مطلبی را که شهبانو فرح دیبا طین سخنان خود یادآوری کردند پنج سال پیش برای اول بار در مجله " بول " منتشر شد . این گزارش در تمام جهان منعکس گردید و دایره مطبوعاتی کاخ سلطنتی ایران آنرا بلافاصله تکذیب کرد . در گزارشی مویط با پنگه پروفیسور آشرمن نشان افتخار از شاهنشاه ایران دریافت کرده است گفته شده که وی در مجالاتی که در راه تولد وارث شاهنشاهی ایران صورت گرفته کمک نموده است . چندی بعد پس از اینکه خبرنگار بول موفق شد عکس پروفیسور آشرمن را در جوار والا حضرت پس از تولد بدست آورد از مصافح مطبع بخبرنگار گفته شد که خبیر صحت دارد .



رویارویی با منادیان آزادی و فریادگران تاریخ (عالمان مجاهد) نیز از مأموریت‌هایی است که لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌های غرب زده در دو سده گذشته با آن در ستیز بوده‌اند و هر حرکت و نهضتی که از سوی دانایان امت و عالمان ضد ظلم و تجاوز علیه زورمداران و فزون خواهان آغاز شده است با سمپاشی و دروغ‌پردازی و وارونه‌نویسی قبیله روشنفکری روبه‌رو شده است

شاه و رژیم او در چنین اوضاعی که خود ناگزیر بودند سیاست امریکا را بدون چون و چرا اجرا کنند و برخلاف خواسته‌های شیطان بزرگ گامی برندارند چگونه به خود جرأت می‌دادند که خودسرانه گامی بردارند و برخلاف سیاست امریکا حرکتی بکنند و به تلاشی دست بزنند؟! «فرض محال، محال نیست»؛ اکنون بر فرض

محال می‌پذیریم که شاه معجزه‌آسا دگرگون شد و موضع مخالف امریکا برگزید و آن ابر قدرت جهانخوار را نگران کرد و امریکا ناگزیر شد برای سرنگونی شاه اقدام کند.

هر انسان خردمند و آگاهی این واقعیت را به درستی درمی‌یابد که اگر امریکا نقشه و اندیشه کنار زدن شاه از قدرت را در سر داشت با یکی از چند روش مرسوم سازمان سیا، مانند آب خوردن می‌توانست شاه را حذف کند و اصولاً نیازی به انقلاب نبود؛ آن هم انقلابی که دست و پای امریکا را از سر نوشت ایران و منابع سرشار آن قطع کرد و آن ابر قدرت را به چالش و در واقع به استیصال کشاند. کسانی که وانمود می‌کنند امریکا در ایران انقلاب کرد یا مأمورند و معذور، یا از خرد و اندیشه محروم‌اند یا اصولاً معنای انقلاب را درک نمی‌کنند و از الفبای انقلاب چیزی نمی‌دانند.

### چرا برخی جریان‌های مرموز، انقلاب اسلامی را کار امریکا می‌نمایانند؟

فزون خواهان و مزدوران بین‌المللی که پیوسته دنبال آن‌اند ملت‌ها را اسیر، ذلیل، زبون و عقب مانده سازند و سرمایه‌های گرانبه و منابع سرشار آنان را به یغما برند از یک ملت زنده سخت وحشت دارند. امید، نشاط، دل‌زنده بودن، احساس قدرت کردن یک ملت، برای راهزنان و چپاولگران امریکا و اروپا از زهر کشنده‌تر است.

بی‌تردید یک ملت زنده و بیدار هرگز به ذلت، سازش، کرنش و بند و بست تن در نمی‌دهد و تا آخرین نفر و تا واپسین نفس مقاومت می‌ورزد و سرانجام پیروز می‌شود. فزون خواهان و جهان‌خواران برای غارت منابع زرخیز ملت‌ها چاره‌ای ندارند جز آنکه بکوشند به دست عناصر وابسته به خود و نویسندگان غرب زده سرطان‌نومیدی را بر جان ملت‌ها تزریق کنند و به توده‌ها بباوراند که «از مردم کاری ساخته نیست»! «مردم هر کاری بکنند آلت دست





جناب توسلی و دیگر لیبرال‌ها که روی این پندار واهی و خیالی، پافشاری دارند که از راه دیپلماسی و گفت‌وگوهای هنرمندانه آشکار و پنهان با جهان‌خواران غربی توانستند آنها را بر آن دارند که از سر راه انقلاب اسلامی کنار روند، بایسته است به این پرسش پاسخ دهند که امریکا در برابر این امتیاز کلانی که به مذاکره‌کنندگان لیبرال داد، چه امتیازی از آنها گرفت و به آن دلخوش داشت؟!

قرار می‌گیرند!»

از این رو، می‌بینیم در هر برهه‌ای که مردم به حرکت خودجوش یا سازمان‌یافته ضد زورمداران و قدرتمندان دست زدند، سازمان‌های جاسوسی و قلم به‌دستان بیگانه‌زده و غرب‌باور بی‌درنگ به تکاپو افتادند و به آب و آتش زدند تا به ملت‌ها بیاوراند که این حرکت حماسی کار مردم نبود، دست دیگران در کار بود... تا آن حرکت برای ملت‌ها الگو و الهام‌بخش نباشد و در مردم امید نیافریند.

اعدام انقلابی نخست‌وزیر رزم‌آرا به دست خلیل طهماسبی در روز ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ به راستی زلزله‌ای در ارکان سلطنت پهلوی دوم پدید آورد و لیبرال‌ها،

ملی‌گراها، غرب‌باورها و عناصر ضعیف‌النفس و از خود بیگانه را به شدت نگران و هراسناک ساخت و بر آن داشت به هزار زبان بگویند و بنویسند که این خیزش حماسی کار مردمی نبوده است. ده‌ها مقاله، مصاحبه و کتاب آکنده از دروغ و تحریف به بازار آوردند تا از ایجاد امید و نوید در مردم پیشگیری کنند و کشته شدن رزم‌آرا را کار شاه و دربار بنمایانند.

یا وقتی که حسنعلی منصور (نخست‌وزیر دیگر شاه) در اول بهمن ماه ۱۳۴۳ در برابر مجلس شورای ملی به دست شهید محمد بخارایی از اعضای هیئت‌های مؤتلفه اسلامی از پای درآمد، لیبرال‌ها و غرب‌زده‌های فرومایه اینجا و آنجا رواج دادند که قتل منصور کار انگلیسی‌ها بود تا نگذارند حسنعلی منصور نفتی را که سالیان درازی ملک طلق انگلیس بود با تصویب لایحه‌ای در مجلس شورای ملی به حلقوم امریکایی‌ها فرو ریزد! بدین گونه تلاش کردند که نگذارند خیزش قهرآمیز محمد بخارایی، مایه بیداری، امیدواری و الگوگیری ملت ایران شود و خیزش و خروش مردمی را فزونی بخشد.

تلاش دامنه‌دار لیبرال‌هایی که عنوان «روشنفکر» را یدک می‌کشند در راه خواب و خام کردن توده‌ها و پیشگیری از رشد سیاسی ملت‌ها، تنها به رویدادها و جریان‌هایی که نمونه‌هایی از آن آورده شد، محدود نیست. رویارویی با منادیان آزادی و فریادگران تاریخ (عالمان مجاهد) نیز از مأموریت‌هایی است که لیبرال‌ها و روشنفکر مآب‌های غرب‌زده در دو سده گذشته با آن در ستیز بوده‌اند و هر حرکت و نهضتی که از سوی دانایان امت و عالمان ضدظلم و تجاوز علیه زورمداران و فزون‌خواهان آغاز شده است با سمپاشی و دروغ‌پردازی

و وارونه‌نویسی قبیله روشنفکری روبه‌رو شده است. و هر عالم مبارز که در برابر زورمداران درون مرزی و حرامیان برون مرزی به پا خاسته از سوی قلم‌زنان غرب‌زده و بیگانه‌پرست، از پشت خنجر خورده است.

از آیت‌الله حاج ملاعلی کنی، سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزای شیرازی، شهید شیخ فضل‌الله نوری تا آیت‌الله کاشانی به جرم مبارزه با فراماسون‌ها، کمپانی‌های رویت‌ر و رژی و به جرم رویارویی با سلطه و نفوذ انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها زیر سؤال رفته‌اند و حرکت و شورش آنان را مخدوش وانمود کرده‌اند. در برابر، جریان‌هایی که ابرقدرت‌های چپ‌اولگر برای اسارت ملت‌ها و تاراج سرمایه‌ها و منابع سرشار کشورها در ایران به راه انداختند، مورد ستایش و پیرایش لیبرال‌های بی‌وطن قرار داشته و دارد و در مراکز علمی و سر کلاس درس از آنها پشتیبانی می‌شود و این توطئه شیطانی و مرموزانه به شدت به کار گرفته شده است که خادم را خائن و خائن را خادم بنمایانند. امیر کبیرها، اسدآبادی‌ها، ستارخان‌ها، مدرس‌ها و کاشانی‌ها از دید روشنفکر مآب‌ها زیر سؤال‌اند و درباره آنها تا آنجا که بتوانند جوسازی و سمپاشی می‌کنند، لیکن درباره بیگانه‌پرستان مانند میرزا ملکم‌خان، تقی‌زاده، طالبوف، احمد کسروی، میرزا آقاخان کرمانی، ناظم‌الاسلام کرمانی، میرزا حسین‌خان سپهسالار و شماری دیگر از میهن‌فروشان، رشوه‌خواران و تحریف‌گران تاریخ، تا آنجا که بتوانند در راه بزک کردن چهره‌هایشان قلم‌فرسایی می‌کنند و از این بدتر روشنفکر مآب‌هایی را می‌بینیم که در راه چهره‌سازی از رضاشاه و محمدرضاشاه به تکاپو افتاده در مراکز علمی و در سر کلاس در دانشگاه و در هر فرصتی تلاش می‌کنند خیانت جبران‌ناپذیر پهلوی‌ها را خدمت بنمایانند. پیشینیان این قبیله مانند محمدعلی فروغی، تقی‌زاده، محمدتدین، سلیمان میرزا اسکندری، میرزا کریم‌خان رشتی، میرزا حسن‌خان مستوفی‌الممالک، علی‌اصغر حکمت، سعید نفیسی، علی‌اکبر داور و... همه توان خود را در راه رسیدن رضاخان به سلطنت به کار گرفتند و با به قدرت رساندن او حکومت سیاه‌استبدادی در ایران پدید آوردند که استبداد دوران قاجار را از یادها برد. اکنون این دنباله‌روهای از خود و خدا بیگانه و وابستگان به جهان‌خواران خون‌آشام بر این پندارند که با یک سلسله تحریف‌گری، وارونه‌نویسی و پشت‌هم‌اندازی می‌توانند سیاست وادادگی، ذلت و زبونی، وطن‌فروشی، خدمت به بیگانه و خیانت به ملت را بار دیگر استوار سازند.

یکی از ماسون‌زده‌ها به نام جواد شیخ‌الاسلامی سال‌ها پیش در سر کلاس درس دانشگاه و نیز در مقاله‌ای زیر عنوان «دفع افسد به فاسد» تلاش کرد که واگذاری امتیاز نفت جنوب به انگلیسی‌ها به دست رضاشاه را خدمت به کشور بنمایاند و نسل جوان ما را با این ترغیب





به دادن امتیاز به بیگانگان و سازش و کرنش در برابر آنان آموخته سازد. او از خیانت جبران ناپذیر رضاشاه این گونه پشتیبانی کرد:

... ما اکثراً فراموش می‌کنیم که در پهنه سیاست عملی، گزینش میان نیک و بد، میان خیر و شر نیست بلکه میان بد و بدتر، میان «فاسد» و «افسد» است و به همین دلیل سیاستمداران مسئول غالباً ناچار می‌شوند میان این دو شق نامطلوب یکی را انتخاب کنند و معمولاً هم اگر مجرب و دوراندیش باشند بد یا فاسد را برمی‌گزینند تا از دچار شدن به عواقب «بدتر» و فاسدتر محفوظ بمانند. تا آنجا که اسناد و مدارک این دوره - دوران بحران نفت جنوب - نشان می‌دهد انگلیسی‌ها رضاشاه را در مقابل دو گزینشی بسیار سخت و کمر شکن قرار دادند:

۱. تمدید امتیاز نفت و نگاه داشتن ایالت خوزستان (شق بد)

۲. از دست دادن ایالت خوزستان با تمام منابع نفتش (شق بدتر)

و او راه اول را برای حفظ خوزستان انتخاب کرد...<sup>۱</sup>

شیخ‌الاسلامی خوب می‌دانست که اولاً اگر شرایط جهانی به انگلیسی‌ها رخصت می‌داد که خوزستان را از امام مهین جدا کنند، یک آن درنگ نمی‌کردند و به انتخاب رضاشاه بها نمی‌دادند؛ ثانیاً رضاشاه را اندیشه و اراده و جرأت و جسارت گزینش نبود و آنچه استاد ازل گفت بگو، بی‌چون و چرا می‌گفت و اجرا می‌کرد. اگر انگلستان از او در آن «دو شق نامطلوب»، «شق دوم را» می‌خواست او بی‌درنگ می‌پذیرفت! و بعد فرهنگ‌ستیزانی مانند جواد شیخ‌الاسلامی به رضاشاه می‌بالیدند که با تن دادن به تجزیه خوزستان ایالت‌های دیگر ایران را از خطر تجزیه رهانید!!

بی‌وطنان فراماسونری و یا ماسون زده با این گونه تحلیل‌های آبکی و ذلت‌بار به نسل جوان ما درس بی‌غیرتی، وادادگی و تسلیم‌طلبی می‌دهند و کشور را به سوی وابستگی، عقب‌ماندگی و سلب استقلال می‌کشانند لیکن راست‌قامتان سازش‌ناپذیر و پیروان خط مقاومت در این گونه موارد، نه بد را می‌پذیرند و نه بدتر را و هرگز اندیشه «دفع افسد به فاسد» را به فکر و خیال خویش راه نمی‌دهند و با پشتیبانی ملت خود، در برابر تبه‌کاران و فزون‌خواهان دلیرانه و دلاورانه می‌ایستند و از استقلال و تمامیت ارضی کشور حمایت می‌کنند. این گونه ذلت‌پذیری‌ها و حاتم‌بخشی‌ها از آن بی‌وطنانی است که پایگاه مردمی ندارند، از مردم بیگانه، و دست نشانده‌اند. به گفته امام:

۱. مجله آئینه، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷، ش ۱، ص ۱۴، ۲۵.

... اگر پناه به قرآن و اسلام بیاورید اجنبی به خود اجازه نمی‌دهد که از شما سند بردگی بگیرد، اجازه نمی‌دهد که مفاخر ملی و اسلامی شما را پایمال کند. جدا بودن ملت از هیئت حاکمه، بر خوردار نبودن آنها از پشتیبانی ملت این مصیبت‌ها را پیش می‌آورد...<sup>۱</sup>

## بحران خونین پاییز ۱۴۰۱

نکته در خور توجه اینکه عناصر بریده از مردم و دل‌بسته به سراب، نه تنها خوی و خصلت مردمی را از دست می‌دهند، بلکه جریان‌های ضد میهنی و رویدادهایی را که ریشه در توطئه سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و استکبار جهانی دارد، ناخودآگاه یا آگاهانه به عنوان جریانی خودی و ارزشمند مورد ستایش و حمایت قرار می‌دهند و به گمراهی و تباهی بیشتر دچار می‌شوند و راه و مرام ملت را بیش از پیش گم می‌کنند. خیزش ضد جهانخواران و فزون‌خواهان را به روش‌ها و شیوه‌های گوناگون زیر سؤال می‌برند لیکن جریان‌های ضد مردمی و توطئه‌آمیز را مورد ستایش و حمایت قرار می‌دهند.

نمونه آشکار این بیراهه‌پویی را در بحران فاجعه‌بار پاییز ۱۴۰۱ دیدیم. امریکا که در درازای چهل سال گذشته با هیچ نقشه و نیرنگ و توطئه و ترفند نتوانسته بود به نظام جمهوری اسلامی آسیب سنگینی وارد کند، به یاد کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۳۲ بر آن شد بار دیگر مشتی اراذل و اوباش و آدمکش را به صحنه آورد؛ به امید آنکه ۲۸ مرداد دیگری پدید آید.

جنایتکارانی که از سوی امریکا و اروپا و قارونک‌های خلیج فارس انگیزته شده بودند، به خیابان‌ها ریختند و بدتر از داعشی‌ها به خونریزی، آدمکشی، وحشیگری و درندگی پرداختند، ناامنی و هرج و مرج پدید آوردند، به حریم قرآن کریم، مقام زن، حریم حجاب و عفاف، تجاوز کردند و جز فحاشی، آدمکشی و عربده‌کشی، بی‌بند و باری، ترویج برهنگی، بی‌حیایی و بی‌عفتی اندیشه‌ای در سر نداشتند. این فاجعه خونین و ننگ‌بار که به شهادت ده‌ها تن از آموزش‌یافتگان مکتب حسینی و عاشورایی کشیده شد با آگاهی و هوشیاری و مقاومت سرسختانه و دلاورانه ملت انقلابی و انقلاب‌پرور ایران و درایت رهبری در نطفه خفه شد و بار دیگر به توطئه‌گران جهانخوار و دست‌پرورده‌های آنها در ایران سیلی محکمی زد و درس فراموش‌نشدنی داد.

بایسته یادآوری است که در این فاجعه در کنار اراذل و اوباشی که از سوی بیگانگان به

۱. صحیفه امام، ج ۱، ص ۴۱۱.





روزی که هایزر در سفر به ایران با فرماندهان ارتش از کودتا سخن به میان آورد به او پاسخ دادند که بسیاری از پادگان‌ها از نیروهای نظامی خالی شده است و اگر نیرویی هم مانده باشد دلشان با ما نیست و اگر روزی برخلاف قیام مردم فرمانی به آنها داده شود معلوم نیست اطاعت کنند

صحنه آمده بودند، برخی از جوانان خام، ناپخته و فریب خورده به آشوبگران هرزه و هر جایی پیوستند و به آتش فتنه و آشوب دامن زدند لیکن دیری نپایید که بسیارشان به خود آمدند و به راه درست باز گشتند. شماری نیز با رحمت و عنایت دستگاه داوری و عدالت گستر از گمراهی‌های یافتند.

در این میان موضع فضاحت بار و تأسف انگیز

برخی از نویسندگان تازه کار قابل تأمل است که مشخص و روشن نیست از «آزادی»، «عدالت»، «کرامت انسانی» و اصولاً از «ملت» و «مردم» چه فهم و درک و برداشتی دارند و چگونه می‌توانند آشوب و بلوای خونین و وحشیانه و بی‌رحمانه مشت‌ی داعش‌منشان را که جز امیال جنسی، برهنگی، بی‌بند و باری، خونریزی و سلاخی انگیزه‌ای در سر نداشتند... جنبش جوانان و زنانی که خواستار آزادی، عدالت و تغییر در سبک زندگی، معیشت و کرامت انسانی... بودند! بنمایانند!!<sup>۱</sup>

البته از بیگانه پرستانی مانند محمدرضا شاه شگفت آور نبود که زنان و مردان هرزه و فاسدی را که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خیابان‌ها ریختند و آشوب و بلوا به راه انداختند، «ملت وطن پرست»! بخواند و آنان را بزرگ بشمارد و به آنها افتخار کند، چون تاج و تخت خود را با خیانت و جنایت آنها به دست آورده بود. از این رو، تا پایان عمر خود در هر فرصتی از آن خودفروشان بی‌وطن، ستایش می‌کرد و بر این باور بود که با یک سلسله ستایش‌های دروغ و دور از واقع می‌تواند نام و یاد آن بدسرشتان را در تاریخ، سربلند سازد! و نیکوکار بنمایاند. او در فرصتی ادعا کرد: اعتقاد قطعی من اینست که سرنگون کردن دستگاه مصدق کار مردم کشور من بود که در دلشان بارقه مشیت یزدانی می‌درخشید!<sup>۲</sup>

محمدرضا شاه در ادعای دیگر آورده است:

... کاری که هموطنان وفادار من در آن روز کردند با پول نمی‌شد از کسی خواست و انقلابی که در برانداختن مصدق و حزب توده پیش آمد محرکی جز حس ملیت دوستی ایرانیان و ناسیونالیزم ویژه این سرزمین نداشت... مردم بی‌سلاح به تانک‌ها و مسلسل‌های مصدق حمله کردند و عده‌ای از

۱. آگاهی‌نو، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ش ۱۰، ص ۲۰.

۲. محمدرضا پهلوی، مأموریت برای وطنم، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷، ص ۹۵-۹۴.



زنان و کودکان نیز جان خود را در این راه نثار نمودند...<sup>۱</sup>  
شاه حتی در پایان عمر خود نیز از فریب کاری و خیانت به تاریخ دست نکشید و پیرامون جریان سوم ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به تحریف تاریخ نشست:

... ملت ایران فقط هنگامی که در آستانه سقوط قرار گرفت، به خود آمد و به خطر مهلکی که حیاتش را تهدید می کرد، واقف شد. ولی قبل از آن، سه روز تمام تهران دست خوش آشوب بود... از صبح روز سوم یعنی ۱۹ اوت ۱۹۵۳ [۲۸ مرداد ۱۳۳۲] گروهی از کارگران و صنعتگران و دانشجویان و پیشه‌وران و سربازان و پاسبانان و حتی زنان و کودکان، با شجاعتی خارق‌العاده در مقابل تفنگ و مسلسل و حتی تانک‌های دیکتاتور طاغی ایستادند و اوضاع را در گروگان کردند...<sup>۲</sup>

تلاش بیهوده و ناکام شاهانه، به درازای بیش از نیم قرن، در راه آبرو و اعتبار بخشیدن به مشتی عناصر هرزه و فرومایه برای نویسنده آگاهی‌نو و دیگر نویسندگان رنگ کار، می‌تواند پندآمیز و عبرت‌انگیز باشد و این نکته را به درستی نشان دهد که با وارونه‌نویسی، تحریف‌گری و چهره‌سازی نتوان شرارت و رذالت مشتی اشرار و بدکار را «جنبش در راه عدالت، آزادی و حقوق اساسی» وانمود کرد و ننگ را با رنگ پوشاند.

ملت ایران در جریان آشوب ۱۴۰۱ از داعش‌منشانی که هرچ و مرج و ناامنی ایجاد کردند جز خونریزی، آدم‌کشی، عربده‌کشی، فحاشی‌های شرم‌آور، تجاوز به حریم قرآن و حرمت زنان هنری ندید. زنان و دخترانی که این نامردان را همراهی می‌کردند افزون بر جنایات ذکر شده پافشاری داشتند که چون میمون جیغ کش، بدمستی، بی‌عاری، ولنگاری و بی‌حیایی را دامن زنند و بیش از پیش خودنمایی کنند. نمی‌توان گفت این گونه عفت‌سوزی‌ها و آن آدم‌کشی‌ها بدون سردمداری سازمان‌های جاسوسی به ویژه «سیا» و «موساد» روی داده است. نکته در خور توجه اینکه دست‌اندر کاران مجله آگاهی‌نو متأسفانه نه تنها از آگاهی سیاسی بایسته برخوردار نیستند بلکه از تاریخ کشورشان نیز انگار به کلی بی‌خبر و بیگانه‌اند و دانسته یا ندانسته دنباله‌رو دگراندیشانی‌اند که تاریخ را دستخوش هوسبازی و سیاست‌بازی قرار داده‌اند.

۱. همان، ص ۱۹۴.

۲. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، ناشر: مترجم، ۱۳۷۱، ص ۱۳۵.



## تاریخ‌نگاری تاریخ‌ناشناسان

باید دانست که کاستی و نادرستی دگراندیشان تنها این نیست که غرب‌زده و غرب‌باورند و تحلیل‌ها و نظریه‌پردازی‌های پوچ و منحط غربی‌ها در همه وجودشان رسوخ کرده است؛ بلکه بزرگترین نارسایی و ناتوانی آنها بیگانگی از تحقیق و پژوهش است. از پژوهش‌گریزانند و هر آنچه را که شایع می‌شود و غرض‌ورزان، نادانان و دشمنان می‌سازند و می‌بافند، به آسانی می‌پذیرند و به کار می‌بندند.

این لغزش و خطا در سرمقاله آگاهی‌نویز دیده می‌شود، آنجا که آورده است:

... حتی اینکه مذهب در ایران پشتوانه جمهوریت قرار گرفته است دست‌آورد مهمی است. مذهبی که با وجود آنکه در سال ۱۳۴۲ علیه اصلاحات ارضی قیام کرد در دهه ۱۳۶۰ خود ادامه اصلاحات ارضی را پیگیری کرد...<sup>۱</sup>

اگر نویسنده این متن با پژوهش سر و کار داشت و موضوعات علمی و رویدادهای تاریخی و جریان‌های سیاسی را با تیزبینی و ریزبینی موشکافی می‌کرد، هرگز چنین ادعای دور از واقع از ایشان سر نمی‌زد و تحریف آشکار تاریخ مرتکب نمی‌شد زیرا:

۱. با نگاهی به صدها اعلامیه‌ای که در سال ۱۳۴۲ و سال‌های بعد، از سوی مراجع، علما و اساتید حوزه قم ضد دولت و رژیم شاه انتشار یافت، کوچک‌ترین اشاره به اصلاحات ارضی در آن دیده نمی‌شود، تا چه رسد که «علیه اصلاحات ارضی قیام»!! شده باشد.  
۲. امام در دیدار با دانشجویان دانشگاه تهران در تاریخ ۱۰ اردیبهشت ۱۳۴۲ با صراحت اعلام کرد:

... حوزه علمیه هرگز مخالف اصلاحات ارضی نبوده. آیا دولت به ما پیشنهاد کرد و از ما نظر خواست. ما می‌دانیم این موضوع برای سرگرمی کشاورزان فراهم شده است. موضوع حق شرکت دادن زنان در انتخابات مانعی ندارد ولی انتخاب شدن آنها فحشا به بار می‌آورد...<sup>۲</sup>  
امام در این موضع‌گیری تنها نظر شخصی خود را درباره اصلاحات ارضی بازگو نمی‌کند؛ با اطمینان به نظر مراجع و علمای حوزه قم اعلام می‌دارد: «حوزه علمیه هرگز مخالف اصلاحات ارضی نبوده» است.

بایسته یادآوری است که عدم قیام امام و دیگر بزرگان حوزه قم علیه اصلاحات ارضی شاه،

۱. آگاهی‌نو، همان، ص ۲۱.

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۹۱.



به معنای تأیید و حمایت از آن نمی‌باشد. امام آنچه را که شاه به عنوان «اصلاحات ارضی» انجام داد، نمایشی، سطحی، فریبنده و سرگرم‌کننده می‌دانست و به درستی آگاهی داشت که او می‌خواهد به نام «اصلاحات»، سیاست امریکا را در ایران پیاده کند، کشاورزی ایران را به کلی از میان بردارد و ایران را از نظر اقتصادی به امریکا وابسته سازد. از این رو، به شدت با آن مخالف بود و طی فتوایی آن را مخالف شرع اسلام دانست. لیکن ضد آن قیام نکرد چنانکه این نکته را در مصاحبه با خبرنگار روزنامه/مومند چنین بیان کرد:

... هدف از اصلاحات ارضی شاه خصوصاً این بود که بازاری برای کشورهای خارجی خصوصاً امریکا ایجاد کند. اما اصلاحات ارضی‌ای که ما خواستارش هستیم، کشاورز را از محصول کارش بهره‌مند خواهد ساخت و مالکانی را که بر خلاف قوانین اسلام عمل کرده‌اند مجازات خواهد کرد...<sup>۱</sup> چقدر مایه شرمساری است که یک نویسنده تا آن پایه از رویدادها، جریان‌ها و سرنوشت کشور خود ناآگاه و بی‌خبر باشد که اولاً سال ۱۳۴۲ را سال قیام ضد «اصلاحات ارضی» بداند و دوم بر نامه ویرانگر شاه علیه کشاورز و کشاورزان را «اصلاحات ارضی» بخواند و سوم تفاوت تقسیم ارضی و اصلاحات ارضی را نیز نداند و روشن نسازد که شاه آنچه را که انجام داد چه بود؟! چهارم به رغم اینکه امام از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۷ بارها اعلام کرد که حوزه قم با اصلاحات ارضی درست و واقعی مخالف نیست، بر این پندار باشد که «مذهب در سال ۵۷ اصلاحات ارضی را پیگیری کرد»!!!

دوری‌گزینی از پژوهش و دل‌سپردن به مشهورات و شایعات، این‌گونه جهل را به همراه دارد و مایه تحریف تاریخ می‌شود. بگذریم از غرض‌ورزان و قلم‌به‌مزدانی که از روی عناد و خیانت و بلکه مأموریت به وارونه‌نویسی، دروغ‌پردازی و تحریف تاریخ دست می‌زنند و زیان‌های جبران‌ناپذیری بر فرهنگ و تاریخ کشور وارد می‌کنند. نوشته‌های خلاف واقع در مجله آگاهی نوبه آنچه آورده شد پایان نمی‌یابد. نکته‌های نادرست از آغاز تا پایان این نشریه فراوان دیده می‌شود که پرداختن به آن از مجال این قلم بیرون است. نگارنده تنها برخی از خطاهایی که آسیب‌سنگین به تاریخ می‌زند و نیز گاهی دروغ‌های آشکاری به دنبال دارد را مورد نقد قرار می‌دهد تا هشداری باشد برای خوانندگان این نوشته‌ها که بدانند و دریابند که هر آنچه در این نشریات و نوشته‌ها آمده است به صورت مطلق با راستی و درستی همراه نیست و چشم و گوش بسته آورده‌های آنها را باور نکنند و درست‌پندارند.

۱. همان، ج ۳، ص ۳۷۰-۳۶۹.



یکی از دروغ‌هایی که در این مجله آمده از زبان آقای محمد توسلی از اعضای «نهضت آزادی» است که شگفت‌آور است! در آن آمده است:

... آقای خمینی در مهر ماه ۱۳۴۴ از بورسای ترکیه به عراق آمدند. همراه

با علاقمندانشان در فرودگاه بغداد از ایشان استقبال کردیم!!<sup>۱</sup>

برای این نگارنده روشن نیست که گوینده این سخن به راستی آقای محمد توسلی است یا نسبت ناروایی به او می‌باشد و اصولاً گوینده این دروغ آشکار، آیا در حال عادی بوده یا هذیان گفته است؟!

کسانی که در شصت سال گذشته جریان تبعید امام از ترکیه به عراق را دنبال کرده و روی آن به بررسی و مطالعه پرداخته‌اند هم‌نظر و یک‌دست‌اند که ورود امام و شهید سید مصطفی خمینی به فرودگاه بغداد، محرمانه و به دور از اطلاع عموم و حتی اعضای سفارت ایران بود و جز مقامات بلندپایه دولت‌های ترکیه، ایران و عراق و شاید ساواک هیچ کس از آن خبر نداشت و در فرودگاه بغداد نیز آشنایی با آنها بر خورد نکرد. آنها غریب‌وار از فرودگاه بیرون آمدند و با یک تاکسی به کاظمین رفتند و در مسافر خانه جمالی، به صورت ناآشنا اتاق گرفتند. مسئول مسافر خانه پس از گفت‌وگوی تلفنی شهید سید مصطفی خمینی با نجف آنان را شناخت و منزل مناسبی در اختیار آنان گذاشت.<sup>۲</sup>

اکنون پس از گذشت شصت سال از آن روز و روزگار، در مجله آگاهی نواز زبان محمد توسلی ادعا شده است که در روز و ساعت ورود امام و سید مصطفی به فرودگاه بغداد او همراه «علاقمندان» در فرودگاه حضور داشته و از ایشان استقبال کرده‌اند!!

بنابراین ادعا بایسته است به چند پرسش، پاسخ گویند:

۱. از چه راهی به دست آوردند که امام در چه روز و ساعتی وارد فرودگاه بغداد می‌شود؟

آیا از مقامات امریکایی یا دستگاه ساواک آگاهی یافتند یا...؟

۲. علاقمندانشان در فرودگاه بغداد که به استقبال آمده بودند چه کسانی بودند؟ چه نام

داشتند؟ و...

۳. چرا از دنبال‌ه جریان و پس از بیرون آمدن امام از فرودگاه گزارشی نداده‌اند؟

۴. استقبال کنندگان چگونه امام را تا کاظمین همراهی نکردند و ایشان را تنها گذاشتند تا

به صورت ناآشنا به مسافر خانه بروند و اتاق بگیرند؟

۵. درباره این رویداد در شصت سال گذشته چرا هیچ‌گاه سخنی به میان نیاوردند و آن را

۱. آگاهی نو، همان، ص ۳۱۹.

۲. سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران، بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی، ۱۳۹۲، دفتر دوم، ص ۱۵۹.

بروز ندادند؟

۶. آیا آقای محمد توسلی از روی پریشان‌خاطری و آشفته‌فکری دچار این خطا شده‌اند یا دیگرانی از زبان ایشان این دروغ را ساخته‌اند؟!

## لیبرال‌ها و مشیت لایزال امریکا!!

آقای محمد توسلی در بخشی از مصاحبه خود با آگاهی‌نویک سلسله دیدگاه‌ها و ادعاهایی را به میان کشیده است که ریشه در اندیشه‌های لیبرالیستی و غرب‌باورانه دارد و تز شرک‌آوری را تداعی می‌کند. او همانند لیبرال‌ها و غرب‌زده‌ها معتقد است انسان‌های روی کره زمین هرگز و هیچ‌گاه نمی‌توانند برخلاف مشیت و اراده دولت‌های مقتدر غرب به ویژه امریکا گامی بردارند، سنگی روی سنگ بگذارند و مهره‌ای را جا به جا کنند! از این رو، آورده است:

... دیپلماسی انقلاب فقط مذاکرات آقای خمینی نبود (۱۹۹۰!) اگر در داخل، دیپلماسی انقلاب انجام نشده بود و توان لجستیکی امریکا کنار نرفته بود مگر زمینه انقلاب می‌توانست با این سهولت فراهم شود... باید فرآیند دیپلماسی انقلاب و همین‌طور ابعاد و تأثیراتی را که جنبش اجتماعی ایران داشته بازگو کنیم تا روشن شود چگونه توانسته با این گفت‌وگوها امریکایی‌ها را متقاعد کند که گام به گام عقب‌نشینی کند... فرآیند این گفت‌وگوها نشان می‌دهد چگونه آنها گام به گام عقب‌نشینی می‌کنند. هر چند تا موقعی که بختیار هم سر کار آمد نمی‌پذیرفتند...<sup>۱</sup>

او در این ادعا با آوردن جمله «در دیپلماسی انقلاب فقط مذاکرات آقای خمینی نبود»! یک دروغ ناروا به امام نسبت می‌دهد و می‌گذرد. در واقع برای تحریف‌گرانی که در دروغ‌بافی، نارواگویی و اتهام‌بی‌شرمانه به بزرگان، پاچه‌ورمالیده‌اند، دستاویز و سرنخی جا می‌گذارد و می‌گذرد تا فرداها با این جمله کوتاه که «فقط مذاکرات آقای خمینی نبود»، داستان‌ها بسازند و تهمت‌ها بزنند و به امام نسبت دهند. او با این ادعای عوام‌فریبانه با زبان بی‌زبانی می‌گوید: قیام ده‌ها میلیون مردم ایران و خون‌هزاران جوان ایرانی نبود که انقلاب اسلامی را به پیروزی رسانید، شاه را سرنگون و دست امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها را از سر نوشت ایران کوتاه کرد! این دیپلماسی لیبرال‌ها و غرب‌گراها بود که موجب شد امریکا «بپذیرد» که ملت ایران آن جهان‌خوار و گماشته او (شاه) را با یک تپیا از ایران بیرون بیندازند و با طنین افکندن شعار «مرگ بر امریکا»، نفرت و انزجار از شیطان بزرگ را در درون نوجوانان و جوانان ایران

۱. آگاهی‌نو، همان، ص ۳۲۱.





بنشانند و ریشه‌دار سازند و دست آن فزون‌خواه و غارتگر را از منابع سرشار و گرانبار این سرزمین که بیش از نیم قرن بود غارت می‌شد، کوتاه کنند.

بنابر باور جناب توسلی این فرآیند دیپلماسی بود که امریکا را بر آن داشت بپذیرد که ملت ایران به یکه‌تازی و جولان رژیم صهیونیستی در ایران برای همیشه پایان دهند و لانه آن رژیم ساختگی و پوشالی را به سازمان آزادیبخش فلسطین به عنوان سفارت بسپارند! و فلسطینی‌های ستمدیده را در راه آزادی آن سرزمین توانایی بخشند و با سیاست استعماری و فزون‌خواهی امریکا نه تنها در ایران بلکه در منطقه قهرمانانه مبارزه کنند و ملت‌ها را به خط مقاومت فراخوانند و در یک کلام، شیطان بزرگ را در دنیا خوار سازند!! از دید جناب توسلی اگر امریکا «نمی‌پذیرفت» انقلاب اسلامی به پیروزی نمی‌رسید و هیچ یک از این دستاوردها به دست نمی‌آمد.

جناب توسلی و دیگر لیبرال‌ها که روی این پندار واهی و خیالی، پافشاری دارند که از راه دیپلماسی و گفت‌وگوهای هنرمندانه آشکار و پنهان با جهان‌خواران غربی توانستند آنها را بر آن دارند که از سر راه انقلاب اسلامی کنار روند، بایسته است به این پرسش پاسخ دهند که امریکا در برابر این امتیاز کلانی که به مذاکره‌کنندگان لیبرال داد، چه امتیازی از آنها گرفت و به آن دلخوش داشت؟!

امریکا را نتوان ابله و روانی‌پنداشت که با گفت‌وگوهای دوستانه و با خواهش و التماس و با تو‌بمیری، من‌بمیرم آن همه امتیازهای بی‌شمار را بدهد و در برابر، چیزی نخواهد!! و قربه الی‌الله از منافع و منابع سرشار ایران چشم‌پوشد!

آیا به نظر نمی‌رسد که لیبرال‌ها و غرب‌زده‌ها به رغم اینکه در گفت‌وگوهایشان با یانکی‌های وحشی نتوانستند امتیازی بگیرند اراده انقلابی ملت به پا خاسته ایران را که موجب عقب‌نشینی امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها شد، به پای دیپلماسی زبوانه خود گذاشتند و در برابر، پیمان بستند که آنها را اگر ملت ایران از در بیرون رانده از دیوار و پنجره به درون باز آرند و اسلام امریکایی و انقلاب میان‌تهی را در ایران استوار سازند؟!

راستی مهندس بازرگان را چه اندیشه و انگیزه‌ای بر آن داشت پس از آنکه پنجاه سال از اسلام سیاسی دم زده بود و دیانت و سیاست را از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سرنوشت ما می‌دانست - خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد<sup>۱</sup> - یک‌باره اعلام کند که اسلام برای رو به راه کردن آخرت مردم آمده است و اصولاً هدف از بعثت انبیاء، مسائل آخرتی مردم است و به امور دنیوی کاری ندارد؟!<sup>۲</sup>

۱. رک: مهدی بازرگان، مرز بین دین و سیاست، بی‌نا، بی‌تا.

۲. مهدی بازرگان، «آخرت و خدا هدف بعثت انبیاء»، ماهنامه کیان، س. ۵، آذر - بهمن ۱۳۷۴، ش. ۲۸، ص. ۴۸.



مهندس مهدی بازرگان

مرز بین دین و سیاست



نقل و تکمیل سخنرانی آقای مهندس مهدی  
بازرگان در دومین کنگره انجمن های  
اسلامی ایران تحت عنوان «مرز میان دین  
و امور اجتماعی» در مسجد جامع نارمک  
بتاریخ ۱۶/۶/۲۱



### کنتم خیرامة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنکر

در ایراد این سخنرانی و انتخاب موضوع مورد بحث مدتی  
تردید و نگرانی داشتم. از یکطرف بدیهی بودن مطلب و مسلم  
بودن جواب آن این ناراحتی را پیش می آورد که برای شنوندگان  
(و خوانندگان) تکرار و تصدیق باشد. از طرف دیگر احتمال  
داده میشد موضوع، نامناسب و زننده بوده عنوان کردن کلمه  
سیاست در مسجد و در کنگره انجمن های اسلامی که جمعیت های  
غیر سیاسی هستند، برخلاف ادب و مصلحت باشد. کما آنکه بالاخره  
قرار شد برای احتراز از سوء تعبیر عنوان سخنرانی بجای  
«مرز میان دین و سیاست» «مرز میان دین و امور اجتماعی»  
اعلام شود.

گوا اینکه سیاست و امور اجتماعی اصولاً مترادف و یا لااقل

### مرز میان دین و امور اجتماعی

متقاربانند، ولی بنا بر مفهوم متداول و عامیانه، سیاست آن سلسله افکار و اظهارات و اقدامات و عملیاتی را میگویند که له یا علیه زمامداران وقت یا گردانندگان و ذی نفع‌های خارجی اعمال میشود و از این نظر معنی و منظور خاصی پیدا میکند.

البته برای اصطلاح سیاست، تعریف‌ها و تمسیرهای زیادی کرده‌اند که جامع و وسیع است، غرض ما در اینجا بیشتر مسئله حکومت و اداره اجتماع است. اعم از جهات عمرانی و انتظامی و اقتصادی و سیاسی و جهات عمومی تر اجتماعی و فکری و تربیتی و غیر آن.

در هر حال دیانت و سیاست از عوامل مؤثر دست اول اجتماع و سر نوشت ما بشمار میروند. خواه کسی معتقد و طرفدار و عامل به آنها باشد یا نباشد. تماس و تضادهایی هم دائماً میان این دو چه در خارج و چه در وجدان و عمل ما وجود دارد. بنا بر این مصلحت و ضرورت ایجاب مینماید حدود مقبول ارتباط و تداخل آنها را مطالعه نمائیم و مرزی را که باید در وجدان و در عمل خودمان و در کشور میان این دو برقرار شود تشخیص داده و ترسیم نمائیم؛ البته صرفاً از نظر منطقی و مصلحت دینی و بدون وارد کردن مصالح یا اغراض سیاسی.

### سیاست، لذتی

حقیقت این است که همه آرزو ندیم وارد جنجال سیاست نشویم. نه آلوده به مقامات و مفاسد آن شویم و نه زندان و محرومیت و زجرش را برای خود بخریم. روح و جسممان را راحت گذارده و با خیال فارغ و آرامش و احترام بگذاردنیا و عبادت خدا بپردازیم.





## مرز میان دین و امور اجتماعی

مثل عباد و مقدس‌های دوران خلافت حضرت امیر (ع) که از هفتنه خود را خارج ساخته پناه بمدینه میبردند ما نیز مجاور بقاع مشرب که شویم! اگر هم نتوانستیم یا نخواستیم تا این حد پنبه در گوشمان کرده و چشم از حریبان روزگار ببندیم، لااقل با سیاست و سیاستمداران قراردادی مذهب کنیم، قرارداد تدافعی و عدم تعرض که دین و متدینین کاری به سیاست و حکومت نداشته باشند، آنها هم همانند و مزاحمتی در نماز و روزه و حج و سایر آداب ما ایجاد ننمایند...

خیلی اشخاص چنین قرارداد ضمنی را بسته‌اند و کاری بکادسیاست و دولت نداشته و ندارند. ولی باید دید آیا طرف مقابل هم رعایت چنین قراردادی را مینماید؟ دین و متدینین را بحال خود واگذاشته و وامیگذارد؛ باسلاح معروف اگر ما خبیثه را رها کنیم او ما را ول خواهد کرد؛

البته دین را بدو مفهوم یاد و وجه میتوانیم بگیریم یکی از جهت آداب و احکام فردی یا تشریفاتی از قبیل نماز، روزه، جماعات، سینه زنی، زیارت رفتن و امثال آن. دیگر از جهت افتاد و عقاید و اخلاق و اعمال و تربیت و مخصوصاً امور امت یعنی مردم و سر نوشت دنیا و آخرت آنها.

از جهت اول یعنی جنبه احکام فردی و درونی یا آداب صوری خیلی از دولت‌ها و سیاست‌ها رعایت احترام و عدم مزاحمت دین و متدینین را داشته و گاهی به ظاهر یا به حقیقت تأیید و تجلیل هم کرده‌اند.

ولی از جهت دوم باید گفت اگر ما و متدینین حاضر باشیم دولت و سیاست‌ها رها کنیم او بهیچوجه ما را آزاد و مختار نخواهد گذاشت، بلکه بعکس و بطوریکه میدانید و خواهیم گفت دخالت







آورد به او پاسخ دادند که بسیاری از پادگان‌ها از نیروهای نظامی خالی شده است و اگر نیرویی هم مانده باشد دلشان با ما نیست و اگر روزی بر خلاف قیام مردم فرمانی به آنها داده شود معلوم نیست اطاعت کنند.

لیکن چه توان کرد که جناب توسلی و توسلی‌ها بر این باورند که آقا بالاسرها و «از ما بهترها» پذیرفتند، یعنی اجازه دادند که ملت ایران «از شاه عبور کنند»، راهپیمانی سه میلیونی تاسوعا و عاشورا را به راه بیندازند و «مرگ بر امریکا» بگویند!! و... و...

## انقلاب اسلامی برآیند قیام خونین ۱۵ خرداد

توسلی می‌گوید: جنبش اجتماعی ایران یک دفعه به وجود نیامد. دیپلماسی به تدریج انجام شد!! لیکن نمی‌گوید که زبان دیپلماسی با استکبار جهانی - چه به صورت درازمدت یا کوتاه‌مدت - در کجای دنیا توانسته است ملتی را از جنگال فزون خواهان غربی و جهانخواران وحشی برهاند و به عزت، شرافت و آزادی و استقلال برساند؟!

آری جنبش اجتماعی ایران یک دفعه به وجود نیامد، پانزده سال تداوم داشت. خون شهدای ۱۵ خرداد ۴۲ هیچ‌گاه از جوش و خروش باز نایستاد. رهبر و ملت در درازای سالیانی دست در دست یکدیگر رنج‌ها کشیدند و مقاومت ورزیدند و از مبارزه باز نایستادند. روشنگری‌های امام از تبعیدگاه عراق با اعلامیه‌ها و سخنرانی‌ها، دگرگونی‌های ژرفی در میان جامعه پدید آورد.

به نوشته روزنامه گاردین، هر یک از نوارهای سخنرانی «خمینی» که به ایران می‌رسد به اندازه یک پارتیزان برد دارد. زندان‌های شاه از ۱۵ خرداد ۴۲ تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی حتی یک روز از روحانیان مجاهد نستوه و مبارزان مسلمان خالی نشد. ملت ایران با تقدیم هزاران شهید برای اسلام و ایران حماسه‌ها آفریدند و با دادن شهیدانی مانند سید مصطفی خمینی، سعیدی، امانی، بخارایی، اندرزگو و... راه را برای پیروزی انقلاب اسلامی هموار کردند. آری، در انقلاب اسلامی ۵۷ همه ملت ایران یکپارچه به رهبری امام دل بستند و با پیوند ناگسستنی با او پس از سال‌های متمادی جانبازی، فداکاری و خون دادن و جوان دادن به پیروزی رسیدند. کیست نداند که ملت بدون امام و امام بدون ملت، هرگز و هیچ‌گاه نمی‌توانستند شاهد پیروزی را در آغوش گیرند.

توسلی برای نادیده گرفتن نقش گسترده و ریشه‌ای امام در رهبری انقلاب اسلامی آورده است: این نبوده که فقط رهبر انقلاب یا مهندس بازرگان بوده باشند بلکه همه ملت ایران یکپارچه بودند!! باید گفت که او با این جمله در واقع به یک کرشمه دو کار کرده است. هم

نقش رهبری امام را نادیده گرفته و هم برای بازرگان نیز در انقلاب اسلامی سهمی منظور کرده است!

توسلی در بخشی دیگر آورده است:

... در اولین مصاحبه مهندس بازرگان با خبرنگار تلویزیونی بلژیک در اردیبهشت ۵۷ که در تمام رسانه‌های اروپا و آمریکا پخش می‌شود ایشان می‌گوید ملت ایران بین شاه و آزادی قرار گرفته و طبیعی است که باید آزادی انتخاب شود و شاه برود...

و به دنبال آن می‌گوید:

... بیانیه نهضت آزادی در ۶ شهریور ۵۷ قبل از اولین راهپیمایی بزرگ و قبل از ۱۷ شهریور منتشر شد که پیام اصلی آن این است: شاه باید برود، یعنی نهضت به این موضوع رسیده بود که با وجود شاه و استبداد سلطنتی نمی‌توان گام اول عبور از عامل توسعه‌نیافتگی را برداشت...<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد جناب توسلی با این آورده‌ها و نظریه پردازی‌ها می‌خواهد اولاً بگوید «حاجی انا شریک»! اگر مهندس بازرگان و نهضت آزادی از سال ۱۳۴۳ تا شهریور ۵۷، از صحنه کنار بودند و حتی یک برگ اعلامیه ندادند با یک مصاحبه با خبرنگار تلویزیون بلژیک و با یک بیانیه در شهریور ۵۷ یک روزه ره صدساله رفتند، کار شاه را ساختند!! و راه را برای پیروزی انقلاب اسلامی هموار کردند!! دوم آن که مهندس بازرگان و نهضت آزادی از آغاز خواهان سرنگونی شاه بودند! و این گونه نبود که از قافله عقب مانده باشند و در روزهای پیروزی انقلاب اسلامی از روی ناچاری به واژگونی رژیم شاهی تن در داده باشند. باید از جناب توسلی پرسید که اگر به راستی گروه نهضت آزادی، خواهان از میان رفتن نظام پادشاهی بودند چگونه مهندس بازرگان در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به فرانسه رفت و در دیدار با امام در نوفل‌لوشاتو کوشید تا امام را بر آن دارد که از سرنگونی شاه صرف نظر کند و به او رخصت دهد که بماند و سلطنت کند، نه حکومت! و وقتی این پیشنهاد او از سوی امام قاطعانه رد شد، با ناراحتی و کدورت به ایران بازگشت.<sup>۲</sup>

۱. آگاهی نو، همان، ص ۳۲۱.

۲. به امید خدا در این مورد پس از این، قلم خواهیم زد. این نکته را نیز بایسته است یادآور شوم یکی از شگردهای نهضت آزادی همیشه این بوده برای آنکه از قافله عقب نمانند به ظاهر با آرمان‌های مردمی و جنبش‌های اجتماعی همراهی نشان می‌دادند لیکن هرگز به آن پایبند نبودند. نگارنده به یاد دارد که در سال ۱۳۴۲ در آن برهه‌ای که امام به رویارویی با شاه برخاست، نهضت آزادی جو را این گونه یافت که چه بسا اوضاع همسان با روزگار پیش از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پیش آید. از این رو، در نشریه درون‌سازمانی (که خود دیدم و خواندم) هشدار داده بود که چه بسا سوژه اصلی یکبارہ از صحنه کنار برود و بار دیگر مانند روز ۲۸ مرداد باز گردد و ملت را به شدت سرکوب کند و مردم باید هوشیار باشند و اجازه ندهند این توطئه موفق شود...



از دیگر ادعاهای دور از واقعیت جناب توسلی و نسبت‌های ناروای او به امام این است که می‌گوید:

... آقای خمینی می‌دانست با این فرآیندی که پیش می‌رود در آینده مردم در رفراندومی با این گستردگی شرکت نخواهند کرد. به همین خاطر به دولت موقت فشار آورد که این رفراندوم زودتر انجام شود و ملت ایران به رغم اینکه قانون اساسی وجود نداشت به آن چشم‌اندازی که آقای خمینی در نوفل‌لوشاتو ارایه داده بودند که همان مطالبات تاریخی ملت ایران است و آن را محورهای قانون اساسی تلقی کرده بودند ۹۸ درصد به جمهوری اسلامی رأی دادند...<sup>۱</sup>

نامبرده در این خیال‌پردازی چند نسبت ناروا به امام داده است: نخست اینکه از بیم اینکه مردم در آینده به این گستردگی در رفراندوم شرکت نخواهند کرد، رفراندوم درباره جمهوری اسلامی را پیش انداخت! این پندار ریشه در بی‌اعتمادی لیبرال‌ها و «نهضت آزادی‌ها» نسبت به مردم ایران دارد. آنها مردم را نشناخته‌اند و نسبت به مردم دید منفی دارند. لیکن امام از جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی ژرف، همه‌جانبه و بی‌مانندی برخوردار بود. می‌دانست هر زمانی آنها را به حضور در صحنه فراخواند با دل و جان و با اراده‌ای انقلابی به ندای او لبیک می‌گویند. امام تا پایان عمر هرگز دغدغه شرکت مردم در صحنه را نداشت و می‌دانست که مردم، آگاه به وظیفه‌اند و از بینش سیاسی ژرف و گسترده‌ای برخوردارند. از این رو، آن روز که لیبرال‌ها تلاش کردند بذر نومی‌باشند و وانمود کنند که مردم به بن‌بست رسیده‌اند امام بی‌درنگ اعلام کرد که شما به بن‌بست رسیده‌اید، مردم هیچ‌گاه به بن‌بست نمی‌رسند.

نسبت ناروای دیگری که جناب توسلی به امام داده این است که انگار گفتمان امام در نوفل‌لوشاتو با آنچه پس از پیروزی انقلاب در ایران پیاده کرد تفاوت داشت. این نیز بی‌اطلاعی و ناآگاهی او را از مبانی اسلام نشان می‌دهد. او از نقش زمان و مکان در احکام اسلامی بی‌خبر است. کاش جناب توسلی یک مورد از نظریه امام در نوفل‌لوشاتو را که با نظریه او پس از انقلاب در ایران تفاوت داشت، به عنوان نمونه بازگو می‌کرد تا سیه‌روی شود هر که در او غش باشد.

۱. آگاهی‌نو، همان.

## خیال پردازی های شگفت آور

از زبان آقای توسلی آمده است:

... جمله کلیدی آقای خمینی در دیدار با من در شش ماهی که در نجف بودم این بود که «شما سیاسیون»؛ یعنی با ظرافت ما را از همراهان خودشان تلقی نمی کردند اما کسانی با آقای خمینی بودند که مورد وثوق کامل ایشان باشند. از همان سال ۴۱ که مؤتلفه شکل گرفت افرادی مثل آقایان حاج آقا مهدی عراقی و حبیب الله عسکر اولادی و هاشمی رفسنجانی مورد وثوق کامل آقای خمینی بودند... ایشان گفتند شما سیاسیون، یعنی از ما نیستند. منظورشان این بود که همراهان ما اعضای مؤتلفه هستند و این را خیلی شفاف مطرح می کردند...<sup>۱</sup>

درباره این آورده از زبان جناب توسلی چند پرسش را نتوان نادیده گرفت:

۱. زیست آقای توسلی در نجف به مدت شش ماه، آیا مانند استقبال در فرودگاه بغداد، ریشه در خیال پردازی و پندار بافی دارد؟ چگونه یک ایرانی می تواند به مدت شش ماه در نجف باشد لیکن دست اندر کاران بیت امام و دیگر روحانیان نجف او را نبینند و نسبت به او کنجکاو نشوند و درباره او به پرس و جو نپردازند؟ آیا نادیدنی در نجف زیست می کرده است؟ یا شش روز را شش ماه پنداشته است؟

۲. بنابر ادعای او در این شش ماهی که در نجف می زیسته، چه برنامه ای را دنبال می کرده و چه نقشه هایی در سر داشته است؟! تشکیل گروه چریکی؟! همکاری و همراهی با احزاب و گروه های سیاسی؟! نفوذ در امام؟! تحصیل علوم اسلامی؟! یا به دعا و زیارت سرگرم بوده است؟!

۳. یکی از بزرگ ترین ویژگی های سرنوشت ساز امام این بود که به هیچ کس «وثوق کامل» نداشت؛ هیچ گروه و شخصی برای امام مطلق نبودند که نظرشان را در بست بپذیرد. امام در نجف به ما نیز این اندرز را می داد که آنچه از این و آن می شنوید حتی اگر در ایمان و قداست آنها تردیدی ندارید بدون تحقیق و بررسی و تأمل نپذیرید زیرا شاید اشتباه کرده باشد؛ انسان ممکن الخطاست (نزدیک به این مضمون). اگر هیئت مؤتلفه اسلامی مورد اطمینان و «وثوق کامل» امام بودند باید می توانستند حکم اعدام انقلابی مقامات بلند پایه رژیم شاه را از امام بگیرند. آقای هاشمی رفسنجانی و آقای شیخ حسینعلی منتظری و بزرگانی مانند شهید مطهری و طالقانی به رغم اینکه در نزد امام از جایگاه بالایی برخوردار بودند، مورد «وثوق کامل» نبودند که نظرشان برای امام بی چون و چرا اطمینان آور باشد. از این رو تأیید کامل

۱. همان، ص ۳۱۹.





بازرگان در سفر فرانسه و دیدار با امام در نوفل لوشاتو تلاش کرد که او را از سرنگونی رژیم شاه بازدارد و به ماندگاری شاه در قدرت، به شرط آن که سلطنت کند نه حکومت، همراه سازد

نامبردگان از «سازمان مجاهدین خلق» نتوانست امام را نسبت به آن سازمان باورمند سازد.

دست اندر کاران آگاهی نو در گفت و گو با آقای محمد توسلی تلاش کرده‌اند و انمود کنند که «نهضت آزادی» سال‌ها پیش از اوج انقلاب اسلامی از رژیم سلطنتی گذشته و «از حدود هشت یا نه سال پیش از انقلاب از مسیر فعالیت‌های سیاسی یا پارلمانتاریستی بریده بودند»!

آقای توسلی با تأیید این دیدگاه گام فراتر برداشته و وانمود کرده که «از سال ۱۳۴۳... زمینه‌های تئوریک این گفتمان انقلابی» فراهم آمده بود»!

لیکن واقعیت این نیست. شاید این یافته‌ها نوعی لاف در غربت باشد که متأسفانه بسیاری به این درد مبتلایند و در خاطره‌گویی‌های شخصی و یا باندی تلاش می‌کنند از خود یا گروه خویش اسطوره بسازند. واقعیت این است که شماری از اعضا و سران نهضت آزادی تا آستانه پیروزی انقلاب اسلامی و شاید حتی پس از پیروزی، به شاه و رژیم شاهی وفادار بودند و به دیدگاه «شاه باید سلطنت کند» بها می‌دادند.

### آیا مهدی بازرگان سلطنت طلب بود؟!

بازرگان در سفر فرانسه و دیدار با امام در نوفل لوشاتو تلاش کرد که او را از سرنگونی رژیم شاه بازدارد و به ماندگاری شاه در قدرت، به شرط آن که سلطنت کند نه حکومت، همراه سازد. پیشنهاد او به امام این بود که پایان بخشیدن به حکومت پادشاهی و برپایی جمهوری اسلامی در شرایط فعلی مناسب نیست و باید گام به گام پیش رفت؛ در مرحله فعلی اجازه داد که شاه و رژیم شاهی سرپا باشد و شاه در امور اجرایی دست نداشته باشد و در گام‌های بعدی درباره نوع حکومت در ایران به ارزیابی و بررسی نشست.

امام این پیشنهاد را به شدت رد کرد و بنابر اطلاعاتی که در آن روز داشتم امام خطاب به او اظهار کرده بود کدام وجدان، کدام عقل، کدام ملت، کدام شرع اجازه می‌دهد کسی را که دستش تا مرفق به خون ملت آغشته است رخصت دهیم که در رأس قدرت بماند و اگر فرصت یافت بدتر از گذشته خون ملت را بریزد (نزدیک این مضامین).

امام در یک سخنرانی در نوفل لوشاتو آنچه را که خطاب به بازرگان گفته بود، چنین بازگو کرد:

... گاهی یک پیشنهادهایی از بعضی اشخاصی که خیلی توجه به تمام مسائل ندارند می‌شود.

از بعضی از آقایان، از بعضی از محترمین که مثلاً خوب است که اصل رژیم باقی باشد و این شخص برود لکن بعضی تصریح به این می‌کنند که ایشان هم باشد لکن همان طوری که قانون اساسی تکلیف سلطان را معین کرده است که سلطان باشد و حکومت نکند و حالا به این مطلب قانع بشویم و بعد کم‌کم یک قدم، یک قدم جلو برویم.

این جزء اشتباهاتی است که آقایان دارند. آنهایی که سوء قصد دارند که سوء قصد دارند یعنی می‌خواهند این رژیم را حفظش کنند و بعد هم هر کاری می‌خواهد بکنند. آنهایی که حسن نیت دارند و آن طور نیست که بخواهند ظلمی ادامه پیدا کند، آنها هم اشتباه دارند... یک کسی که این همه جنایات را کرده بگوییم که خب آقا! شما حالا دیگر بفرمایید بالای مسند بنشینید و بروید سراغ الواطی‌تان به حکومت کاری نداشته باشید... کدام مسلمان از ما یک همچو مطلبی را قبول می‌کند؟ کدام آدم که اعتقاد به خدا و اسلام دارد می‌تواند... تصدیق این مطلب بکند؟ جز آن کس که اشتباه کرده، ما به آن آدمی که اشتباه کرده می‌گوییم از اشتباه بیرون بیاید...<sup>۱</sup>

پایبندی بازرگان به رژیم مشروطه سبب شد که نتواند خط و راه امام و در واقع رأی و راه نزدیک سی میلیون نفوس ایرانی را که خواهان جمهوری اسلامی بودند، بپذیرد و به امام اعلام وفاداری کند. این موضع نامبرده در میان دیگر اعضاء و هواداران نهضت آزادی که در اروپا به سر می‌بردند زلزله‌ای پدید آورد و مایه نگرانی شدید آنها شد. آنها می‌دانستند اگر این موضع بازرگان در میان مردم بروز کند مایه بی‌آبرویی و بی‌اعتباری و حتی فروپاشی نهضت آزادی می‌شود. در گام نخست تلاش کردند از آشکار شدن این دیدگاه او پیشگیری کنند و در گام دوم با برگزاری جلسه‌های گوناگون و طولانی با بازرگان تلاش کردند او را از آن موضع واپسگرایانه و ناپسند منصرف کنند که گوشه‌هایی از آن از زبان آقای محمد توسلی در آگاهی‌نو آمده است:

... وقتی آقای بازرگان به نوفل‌لوشاتو می‌رود همه انتظار داشتند بازرگان هم مثل دکتر سنجایی نامه بنویسد و بیعت کند. حتی دوستان خود ما هم این انتظار را داشتند اما مهندس بازرگان این کار را نمی‌کند و آنجا تشنج

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۱۲۸-۱۲۷.





ایجاد می‌شود... در سفری که به لندن دارد که آقای فریدون سبحانی و کمال خرازی هم آنجا بودند صحبت‌هایی می‌کند که هیچ وقت منتقل نشده و فقط مهندس بازرگان خصوصی به خانواده خودشان گفته بودند. دوستان ما آنجا نسبت به رفتار آقای بازرگان ناراحت می‌شوند که در منزل صادق قطب‌زاده جلسه می‌گذارند، ما از این جلسه هیچ اطلاعی نداشتیم و مهندس بازرگان هیچ گزارشی به ما نداد. این خویشتن‌داری مهندس بازرگان را نشان می‌دهد.<sup>۱</sup> صادق قطب‌زاده به هیچ‌وجه گزارشی نداد ولی وقتی از جلسه بیرون آمد ارتباطش را با نهضت آزادی قطع کرد و بعد در مقابل دولت موقت ایستاد. آقای دکتر مهدی نواب که از اعضای نهضت آزادی خارج... بود اخیراً در خاطراتش که منتشر شده آورده که این جلسه گفت‌وگو با مهندس بازرگان طولانی و همه ما به مهندس بازرگان اعتراض داشتیم چرا مثل دیگران چون دکتر سنجابی به آقای خمینی نامه نوشت. اعضای نهضت آزادی در اروپا همه مخالف عملکرد مهندس بازرگان بودند. در پایان جلسه طولانی، مهندس بازرگان بعد از آن که تلاش‌هایش برای متقاعد کردن حاضران را بی‌فایده دید سخنان خود را با این جمله پایان داد: حکومت اسلامی بدین نحو که شما در طلب آن هستید به حکومت روحانیت منتهی می‌شود و استبداد حکومت روحانیت به مراتب خشن‌تر و بدتر از استبداد شاهنشاهی خواهد بود. مضافاً اینکه دین شما را هم از شما خواهد ربود...<sup>۲</sup>

روشن نیست که آقای مهندس در آن روز چنین سخنانی بیان کرده یا در روزگار دیگر، دیگری به نام او چنین ساخته‌اند. اگر بازرگان در آن روز چنین سخنی گفته چگونه بیش از چهل سال دفن شده است؟! باید دانست که این روزها یکی از شگردهای تحریف‌گران و دروغ‌سازان تاریخ این است که از مرده‌ها فراوان روایت می‌کنند! لکن اگر بازرگان به راستی نسبت به حکومت اسلامی و حکومت روحانیت این‌گونه دیدی داشت چگونه پیشنهاد دولت موقت را با دل و جان و با شیفتگی ویژه‌ای پذیرفت و آن را موهبت خداوند شمرد و به کلی از یاد برد که تا دیروز نسبت به رژیم مشروطه سلطنتی چه پافشاری داشت و در حمایت از آن چگونه اعضای حزب و دیگر هم‌راهان و همکاران را به در دسر انداخت و به چالش کشید؟!

۱. از روی خویشتن‌داری نبود؛ طبق قرار با دیگر اعضای نهضت و سمپات‌ها قرار شد پایبندی او به رژیم مشروطه سلطنتی بر ملا نشود.

۲. آگاهی‌نو، همان، ص ۳۲۰.



و از همه مهم‌تر، چگونه نهضت آزادی پس از انتصاب بازرگان به نخست‌وزیری دولت موقت توسط امام خمینی، در بیانیه ۱۷ بهمن ۱۳۵۷، اطاعت از این امر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود به شمار آوردند و آن را منطبق با اصول عالی اسلام و مذهب شیعه و اطاعت از این حکم را وظیفه شرعی و قانونی خود دانستند.<sup>۱</sup>

### بیانیه نهضت آزادی ایران درباره نخست‌وزیری رهبر خود

بسمه تعالی

اکنون که رهبر بزرگ و زعیم عالیقدر امام خمینی بنا به حق شرعی و قانونی خویش در این موقعیت حساس و تعیین‌کننده و تاریخی جناب آقای مهندس بازرگان را بدون در نظر گرفتن وابستگی حزبی به ریاست دولت موقت انقلابی شرعی و قانونی برگزیده‌اید ما این انتصاب انقلابی و تاریخ‌ساز را به ملت شریف و فداکار ایران تبریک می‌گوئیم و از آنجا که بفرمان آیه شریفه «اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم» اطاعت از این امر را وظیفه شرعی و عقیدتی خود بشمار می‌آوریم و از آنجا که برطبق اصول والای اسلام، و بخصوص مذهب شیعه که مرجعیت عالی از آن بعنوان نیابت از امام حق عزل و نصب دارد وظیفه خود میدانیم که به برادر ارجمند آقای مهندس بازرگان اطمینان دهیم که هرچه بیشتر در جهت رسالت مکتبی و تشکیلاتی که نهضت آزادی ایران بردوش دارد بر تلاشهای خود بیفزائیم. تا ایشان با فراغ خاطر، و بدون نگرانی، به مأموریت خطیری که برعهده دارند بپردازند و توفیق او را در این امر مهم از پروردگار بزرگ خواستاریم.

نهضت آزادی ایران

۱۷/بهمن/۱۳۵۷

۱. مجموعه اسناد نهضت آزادی ایران، ج ۱۱، دفتر اول، ص ۷۱.





## موضع گیری نهضت آزادی برون مرزی علیه مهندس بازرگان

صادق قطب زاده برخلاف گفته آقای توسلی ارتباط خود را با نهضت آزادی قطع نکرد بلکه همراه با ابراهیم یزدی از بیم اینکه موضع بازرگان پیرامون جانبداری از رژیم شاه برملا شود و مایه بی آبرویی و بی اعتباری اعضای نهضت آزادی برون مرزی نزد امام و ملت ایران شود علیه موضع مهندس مهدی بازرگان اعلامیه بلندبالایی زیر عنوان «قطعنامه نهضت آزادی ایران» در خارج کشور بیرون دادند و با اذعان اینکه «تمامی ملت رشید ایران یک پارچه با پرشورترین و عظیم ترین حرکت انقلابی خود در تاریخ ایران با شعار استقرار حکومت اسلامی به پا خاسته اند» از امام پشتیبانی کردند و در رد اندیشه و موضع مهندس بازرگان چنین آوردند:

... نهضت آزادی ایران خارج کشور به عنوان یک سازمان اسلامی، آرمان اصلی خود را تلاش در راه استقرار جمهوری اسلامی قرار داده است و چه از روی اصول نظری و چه از روی تجارب عینی سخت به این امر معتقد است که تمامی شروط فوق بدون حضور جهان بینی و ایدئولوژی اسلامی کافی نخواهد بود... ما هیچ مرحله، مقام یا سنگری را در مبارزه، سر منزل مقصود یعنی استقرار حکومت اسلامی و حرکت به سوی تشکیل جامعه توحیدی قبول نکرده و مطلوب نمی دانیم. ما با هر گونه شیوه مبارزه سنگر به سنگر یا گام به گام که هدفش یا نتیجه اش امکان تثبیت نظام شاهنشاهی را بدهد و یا به انحراف از مسیر اصلی حرکت بیانجامد موافقت نداشته و نخواهیم داشت. بدین ترتیب شعارهایی نظیر استقرار حکومت ملی،<sup>۱</sup> یا شاه باید سلطنت کند نه حکومت، در برابر شعار تشکیل جمهوری اسلامی نه تنها غلط بلکه انحرافی می باشد...<sup>۲</sup>

آیا مهندس بازرگان به راستی سلطنت طلب بود، یا آن پافشاری و سماجت روی ماندگاری شاه برای این بود که نمی خواست بدون رضایت و موافقت امریکا، از واژگونی رژیم شاه حمایت کند؟! لیکن آنچه رنجبار است نادرستی و ناراستی این گروه و سازمان سیاسی با ملت ایران است که از یک سو شعار یک رنگی با مردم آنان گوش فلک را کر کرده است و از سوی دیگر می بینیم پس از گذشت چهار دهه از دیدار مهندس بازرگان با امام در نوفل لوشاتو، هنوز تلاش می کنند مردم ایران را در تاریکی نگاه دارند و هواداری او از رژیم مشروط سلطنتی را

۱. طعنه به بنی صدر که شعار «استقرار حکومت ملی» را تا پیروزی انقلاب اسلامی در سربرگ نشریه خود (خبرنامه جبهه ملی) به کار می برد.

۲. آرشبو بنیاد تاریخ پژوهی و دانشنامه انقلاب اسلامی

پایبندی بازرگان به رژیم مشروطه سبب شد که نتواند خط و راه امام و در واقع رأی و راه نزدیک سی میلیون نفوس ایرانی را که خواهان جمهوری اسلامی بودند، بپذیرد و به امام اعلام وفاداری کند. این موضع نامبرده در میان دیگر اعضاء و هواداران نهضت آزادی که در اروپا به سر می بردند زلزله‌ای پدید آورد و مایه نگرانی شدید آنها شد

بازگو نمی کنند و از کنار آن با پیچیدگی و پوشیدگی می گذرند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل. این نکته بایسته یادآوری است که پذیرش دولت موقت از جانب مهندس بازرگان شاید پس از آن بوده که دریافته امریکا از روی ناچاری به فروپاشی رژیم پادشاهی در ایران تن داده است!

از دیگر مواضع جناب توسلی در مجله آگاهی نو این است که «ما در نهضت آزادی ایران می گوئیم جمهوری اسلامی را با همان گفتمان نوفل لوشاتو قبول و نسبت به آن تعهد و التزام داریم»؛<sup>۱</sup> لیکن او در

آورده‌های خود توضیح نداده است که گفتمان امام در نوفل لوشاتو چه بود، چگونه بود؟ و... و با گفتمان او در جاهای دیگر چه تفاوتی داشت؟!

بایسته است به جناب آقای توسلی یاد آور شوم که مکتب، مرام، موضع و اندیشه امام از روز آغاز نهضت در ۱۶ مهر ماه ۱۳۴۱ تا روز رحلت او در روز ۱۴ خرداد ۱۳۶۸، یکسان و یکنواخت بود و هیچ گونه ناهمگونی در آن دیده نمی شد. البته زمان و مکان در رأی و نظر و اندیشه امام و دیگر اصحاب فتوا نقش دارد که درک و فهم آن برای ناآگاهانی که از علوم و فنون اسلامی و آگاهی اجتماعی و رشد سیاسی بی بهره‌اند دشوار و سخت است.

امام فعالیت‌های اجتماعی زنان در رژیم طاغوت را جایز نمی دانست؛ لیکن در نظام اسلامی لازم و ضروری می دانست. گوش دادن به آهنگ و موسیقی را که اکنون از صدا و سیمای جمهوری اسلامی پخش می شود آن روز که از رسانه رژیم شاه پخش می شد حرام می دانست. اکنون نیز گوش دادن به آهنگ و موسیقی که از رسانه‌های رژیم‌های طاغوتی مانند رژیم سعودی و... پخش می شود بنابر فتوای امام جایز نیست. آنچه را که رژیم شاه زیر عنوان «اصلاحات» انجام می داد - حتی اگر به راستی جنبه اصلاحی داشت - از نظر امام مردود و شبهه‌ناک بود و بهره‌گیری از آن راه‌گز شرعی نمی دانست.

بنا به رأی و نظر امام و دیگر اصحاب فتوا اگر ماشین شما را دزد برد و شما به حکومت ستمگر و ظالم شکایت کردید، دزد را یافته و ماشین خود را پس گرفتید، تصرف آن ماشین و استفاده از آن برای شما مجاز نیست چون آلوده (سحت) شده است؛ مگر آنکه ولی فقیه و رهبر جامع الشرایط رخصت تصرف دهد.

۱. آگاهی نو، همان، ص ۳۲۱.





روایت از حضرت امام صادق (سلام و درود خدا بر او) است که «...مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْتًا وَ إِن كَانَ حَقًّا نَأْتِيَا لِأَنَّهُ...»<sup>۱</sup> کسی که برای گرفتن حق ثابت خود به آنها (حاکمان ظالم) مراجعه کند، به طاغوت روی آورده و اگر حق از دست رفته خود را توسط آنها باز یابد نمی تواند آن را تصرف کند چون آلوده و سحت است.

امام در درس حکومت اسلامی در نجف آورده اند: این حکم سیاسی اسلام است که می خواهد مسلمانان را از مراجعه به سلاطین و قضات فاسد آنها باز دارد تا بساطشان بر چیده شود.<sup>۲</sup>

چنان که در آغاز این نوشته اشاره کردم تحریف و نادرستی در مجله آگاهی نویی بیشتر از آن است که بتوان در یک مقاله آن را مورد نقد قرار داد و پایان برد. نگارنده با آوردن نمونه هایی از نادرستی ها و کاستی ها، بر آن است به نسل جوان هشدار دهد که هر نوشته ای را آراسته و بی عیب و نقص نپندارند و هر آنچه را که انتشار می یابد بدون بررسی باور نکنند و این نکته را همواره در نظر داشته باشند که این روزها رویارویی با مکتب و مرام امام و خط مقاومت با شیوه ها و نیرنگ ها و ترفندهای گوناگون به شدت دنبال می شود. هر اندازه که راه امام و انقلاب اسلامی در ایران و جهان استوارتر و درخشان تر پیش می رود و گسترش می یابد، بازار دروغ پردازی، تحریف گری، وارونه نویسی نیز گرم است. هر چند نامحرمان از این ترفند نمی توانند طرفی بر بندند و عرض خود می برند و زحمت ما می دارند. **إِنْ أَرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ.**

۱. وسایل، ج ۱۸، باب ۱۱، ص ۹۸.

۲. حکومت اسلامی، کتابچه ۵، درس ۹، ص ۱۹.